



خودم است. دیلماج کتاب کم حجمی است ولی حاصل عرق ریختن من است. به این کتاب احترام می‌گذارم. لایایی برای دختر مرده هم این‌طور است. کتابی است که می‌توانم بگویم در حین نوشتن بعضی فصل‌های آن اغلب گریه می‌کردم و همین حالا هم سراغش می‌روم باز همان حالت سراغم می‌آید.

❗ در دوازده مردگان قرار است سفر به دنیای مردگان داشته باشیم. ولی جهان مردگان در این سه جلد کم‌رنگ است. به خصوص در جلد اول تصور می‌کردیم وارد دنیای مردگان می‌شویم و اتفاقات آن دنیا را می‌بینیم ولی ما کمتر به جهان مردگان می‌رویم و بیشتر در جهان زندگان هستیم و یک رمان ماجراجویانه را شاهد هستیم. چرا نرفتید؟

راستش داستان ایجاب نکرد و لازم نشد دنیای مردگان را به آن شکل داشته باشم.

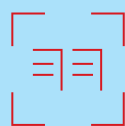
من روی تمام داستان‌هایی که به جهان مردگان بر می‌گردد، مرور داشتیم؛ از اسطوره‌های کهن آغاز کردم تا آخرین آن‌ها که «سیاحت غرب» آقاجفی قوچانی باشد، متوجه شدم توقف همه آن‌ها کم است مگر کسی که قصدش توصیف جهان پس از مرگ باشد، در واقع آن‌هایی هم که آن جهان را توصیف می‌کنند پایشان در این جهان است و مسائل‌شان این جهانی است. به خصوص وقتی شما وارد دوره مشروطه می‌شوید و می‌خواهید از آگاهی و این موضوعات حرف بزنید، بهتر است زیاد سراغ فضاهای متفاوت نروید. ببینید ابتدا، پایان جلد دوم این‌طور بود که کافور با یک روش هیپنوتیزم افراد را بیهوش می‌کرد و آن موقع آن‌ها گرد بیهوش کننده نبود، یکی از دوستان این تکه را که خواند گفت، تو در جایی به خرافات اشاره می‌کنی و در قصه‌ات آن‌طور به خرافات می‌پردازی ولی مشکل داستانی خودت را با چیزی شبیه به همان حل می‌کنی، دیدم حرف درستی است و سعی کردم کار کافور را تبدیل به روشی علمی و منطقی کنم.

برای همین چون مساله من آگاهی بود، بردن قصه به یک جهانی که همه چیز فراآگاهی است منطقی نبود. در اینجا در حالی که به آگاهی مادی اشاره می‌کنم، می‌خواهم بگویم چیزهایی هم هست که نمی‌شود زیر میکروسکوپ گذاشت و دید و بهتر است باور کنیم چیزهایی هم وجود دارد که با چشم دیده نمی‌شوند.

البته نمی‌گویم با این گرانی و تورم می‌تواند خرج زندگی را تامین کند، اما حالا طوری شده که بعد از انتشار تعدادی کتاب می‌توان ماهانه یک رقمی هم روی حق التالیف حساب کرد. این خودش یک اتفاق خوب است.

❗ پس صاحبخانه‌اید؟
نه، من یک کارآموزم. مفهوم نوشتن در ذهنم مانند یک پازل در حال تکمیل شدن است، این خوب است که این تکامل را می‌بینم.
❗ من تصور می‌کنم شما «شاه‌آبادی دیلماج» هستید، خودتان دوست دارید به کدام

کتاب‌تان شناخته شوید؟
دو کتاب را من خیلی عمیق نوشتم و حین نوشتن آن‌ها تحت تاثیر قرار گرفتم. یکی لایایی برای دختر مرده و دیگری دیلماج است. دیلماج مجموعه افکار و اندیشه‌های من است. دیلماج همچنان به نوعی حدود ۹۰ درصد حرف‌های



جای قصه در رمان‌های ایرانی خالی است. قطعا قصه‌پردازی عنصر اصلی کار من است برای همین ادبیات ژانر امروز برایم مهم است. در عین حال تلاش می‌کنم در داستانم زیرساخت اندیشه‌ای وجود داشته و حرفی برای گفتن داشته باشم.

توجه به مخاطب بسیار مهم است، البته نمی‌گویم صد درصد ما دنباله‌رو مخاطب باشیم بلکه نویسنده می‌تواند سطح عمومی مخاطبش را ارتقا دهد ولی یک نکته وجود دارد آن هم این‌که باید مخاطب را جذب کرد. کتاب باید به یک حدی از شمارگان برسد که انتشارش برای ناشر و نویسنده صرفه اقتصادی داشته باشد. معمولا این‌طور است بعضی‌ها فکر می‌کنند فکر کردن به تیراژ یک عمل قبیح است و اگر کسی به آن فکر کرد گناه نابخشودنی کرده است.

ما زمانی می‌توانیم بگوییم در یک رشته‌ای حرفه‌ای هستیم که بتوانیم حداقل هزینه زندگی‌مان را از آن طریق کسب کنیم و اگر چنین نشود همیشه در آن رشته مستاجر و حاشیه‌نشینیم.

❗ حالا شما مستاجرید یا صاحبخانه؟

(می‌خندد) فروش کتابم خوشبختانه بد نبوده

پایان شبهه عرفانی برایش رقم زدم، دلایلش این است که در آن داستان دنبال سیاست نبودم.

❗ در این سه جلد و بهتر است بگوییم «سه‌گانه»، با توجه به این‌که مخاطبش هم نوجوان است، علاوه بر این‌که شدیداً هم سرگرم‌کننده است، می‌خواهم این را بپرسم رمان برای شما ابزار سرگرمی است؟ و اگر برایتان چنین است چگونه آن را با تعهدی که از آن نام بردید جمع می‌کنید؟ و در روزگاری که آثار سرگرم‌کننده داستانی در میان آثار ایرانی کم است، با هدف سرگرمی نوشتید یا این‌که ناخواسته به چنین سمتی رفته و تبدیل به اثری سرگرم‌کننده شده‌است؟
صد درصد؛ از یک جایی به بعد متوجه شدم رمان باید لذتبخش باشد. اصلا ما به ادبیات رجوع نمی‌کنیم مگر برای کسب لذت. ضمناً ما با مخاطبی به اسم نوجوان روبه‌رو هستیم که خیلی پابند کتاب نمی‌شود و کتاب رقیب‌هایی دارد که باید برای مخاطب جاذبه داشته باشد تا پایش بنشیند. شاید گفتن این جمله برای نویسنده‌ای که حدود ۱۰ رمان در کارنامه‌اش دارد خوب نباشد ولی اجازه می‌خواهم این را بگویم که تازه پی برده‌ام قصه چقدر در کار مهم است و جای قصه در رمان‌های ایرانی خالی است. قطعا قصه‌پردازی عنصر اصلی کار من است برای همین ادبیات ژانر امروز برایم مهم است. در عین حال تلاش می‌کنم در داستانم زیرساخت اندیشه‌ای وجود داشته و حرفی برای گفتن داشته باشم. اصولاً رمان یک نوع ادبی اندیشه‌محور است و اگر اندیشه را از رمان بگیرد ماهیت آن از بین می‌رود.

واکنش بازار به چنین آثاری که به اسم ژانر می‌شناسیم چیست؟ بالاخره نمی‌شود محصولی تولید کرد و به بازار و مخاطب آن فکر نکرد.

قطعا من با مخاطبانم که بخش زیادی از آنها نوجوانان هستند ارتباط دارم، آثار قبلی من پل ارتباطی خوبی برای رسیدن به مخاطبند. مثلاً درباره همین دوازده مردگان پس از انتشار جلد‌های یک و دو، در جلسات نقد که شرکت می‌کردم مخاطبان نظرات‌شان را بیان می‌کردند و من این نظرات را برای خودم می‌نوشتم و سعی می‌کردم آن چیزهایی که آن‌ها دوست داشتند را در جلد سوم تقویت کنم و هرچه را که خوش‌شان نیامده بود کم‌رنگ می‌کردم.

